

باعرض سلام و احترام خدمت آقای شهبازی و دوستان گنج حضور

هفته گذشته اتفاقی برایم پیش آمد که باعث شد معنای اتفاق، تسلیم، فضاگشایی، صبر، پرهیز، شکر و درد هوشیارانه را درک کنم. و متوجه شدم که بین گوش کردن گه گاهی برنامه تا جدی بودن و پیوسته کار کردن روی خود، فاصله بسیار است. من فقط نظاره گر برنامه بودم و جدی نبودم. تا اینکه به طور اتفاقی پیام خانم مریم از اورنج کانتی که مربوط به برنامه ۸۷۱ بود را گوش کردم. و جمله ای در پیام ایشان توجه من را به خود جلب کرد:

«مبادا که در ظاهر اتفاقات جذب و اسیر هیجانات و دردهایی چون خشم و ترس، رنجش و کینه و حسادت شد». این جمله را بارها خواندم و همینطور کل پیام ایشان را. با اینکه معنای جمله ها را درک نمی کردم اما انگار چیزی فراتر از ظاهر کلمات در این پیام من را به خود جذب می کرد. کل پیام را روی کاغذ نوشتم و شروع به خواندن کردم. جمله ای دیگر نظرم را جلب کرد:

«ماندن و ساکن شدن در آخر زمان بازی شیران مصاف و جنگجویی است که با فضاگشایی و تسلیم حرکت سازنده انجام می دهند.»

«شیران مصاف و جنگجو»، فهمیدم اگر بخواهم جدی روی خودم کار کنم باید مثل یک جنگجو باشم چرا که راه آسان نیست. انگار زندگی داشت برایم حرف می زد. یاد حرف آقای شهبازی افتادم که همیشه می فرمایند به پیام دوستان توجه کنید، آنها را یادداشت کنید. متوجه شدم که چرا ایشان می گویند همه باید خودشان را از این طریق بیان کنند؛ چون زندگی ممکن است از طریق پیام هر فردی با ما سخن بگوید.

فهمیدم زندگی دارد با پیام هایش من را برای اتفاق پیش رو حاضر می کند پیام را گرفتم و با خودم عهد بستم که مثل یک جنگجو وارد بازی شناسایی همانیدگی ها شوم و ترسم چون سلیمان زنده است. از لحظه ای که تصمیم جدی گرفتم روی خودم کار کنم خداوند اتفاق لحظه را بر اساس وضعیت موجود من، برایم پیش آورد. همانیدگی های عمیق و نهفته درونم را با اتفاق این لحظه به من نشان داد. من ذهنی هیاهو به راه انداخته بود و من گیج شده بودم، من که تا به حال من ذهنی را نمی شناختم کم کم متوجه وجود او شدم.

اتفاق لحظه برایم «سبب» شده بود و از آن زندگی می خواستم. مات شده بودم و «مسبب الاسباب» را نمی دیدم. تنها کاری که کردم برنامه اخیر، ۸۷۳ را گوش کردم در زیر، چند بیتی که در این برنامه به من بسیار کمک کرد را می نویسم:

بیش مزن دَم زدوی، دو دو مگو چون تَنوی
اصلی سبب را بطلب، بس شد از آثار، مرا

یار در آخر زمان کرد طَرَب سازی
باطن او چِدُّ چِد، ظاهر او بازی

چشم حس افسرد بر نقشِ ممر
تُش ممر می بینی و، او مُستقرّ

پیشِ چوگان های حکمِ کُن فکان
می دویم اندر مکان و لامکان

ایمن آبادست آن راه نیاز
ترک نازش گیر و، با آن ره بساز

آنکه بیند او مُسبّب را عیان
کی نهد دل بر سبب های جهان؟

با سلیمان، پای در دریا بنه
تا چو داوود آب سازد صد زره
(این بیت را وقتی می ترسیدم خواندم)

و در هیاهوی من ذهنی و گیج شدنم، جمله ای از پیام آقای پویا از المان که در مورد دام نوشته بودند، برایم بسیار
راهگشا بود:

«دام یعنی ندانی که مجلس بالامانه است.»

من هنوز در اول راه هستم ولی خدا رو شکر که راه را شناختم. و یاد گرفتم که باید در راه شناخت هم هویت
شدگی هایم جدی باشم.

در پایان از آقای شهبازی و همه دوستان تشکر و قدردانی می کنم.

ساناز از مهرشهر کرج